

Revisiting the Meaning of Interpretation and Its Types in the Thought of Sheikh Saduq

(Received: 2024-06-27 Accepted: 2024-08-11)

Seyyede Farnaz Ettehad¹, Seyyed Mohsen Musavi²

Abstract

Interpretation is one of the important issues in Quranic sciences, exegesis, and theology, playing a significant role in better understanding verses and narrations, especially those related to the names and attributes of God. Understanding the meaning of exegesis and interpretation in the works of past scholars is crucial for better comprehending their works and unraveling the methods and styles of their writings. By delving into the existing works and sources, it becomes clear that the meaning of exegesis is distinct from interpretation, and from this perspective, addressing each of these aspects in the works of past scholars highlights another angle of the importance of the task. This article attempts to analyze Sheikh Saduq's view on the meaning of interpretation, its types, and examples of his interpretations in his surviving works. Sheikh Saduq has extensively used interpretation in his works, predominantly employing a theological method. For Sheikh Saduq, interpretation carries the meaning of cause, philosophy, and reasoning; in some cases, he has also used interpretation in the sense of explaining the literal meaning of words or terms in the exegesis and elucidation of narrations. The article is a descriptive-analytical report on the reflection of interpretation and its meanings in the thought of Sheikh Saduq.

Keywords: Quranic Exegesis, Quranic Interpretation, Ibn Babawayh, Saduq



دوره پنجم
شماره دهم
بهار و تابستان
۱۴۰۲

1) PhD Student of University of Mazandaran, Babolsar, Iran. s.ettehad08@umail.umz.ac.ir

2) Professor Assistant of University of Mazandaran, Babolsar, Iran. m.musavi@umz.ac.ir



بازخوانی معنای تأویل و انواع آن در اندیشه شیخ صدوق

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۴/۰۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۲۱)

سیده فرناز اتحاد^۱، سید محسن موسوی^۲

چکیده

تأویل از جمله مسائل مهم علوم قرآنی، تفسیر و علم کلام است که در فهم بهتر آیات و روایات به ویژه مواردی که مربوط به اسماء و صفات الهی می شود، نقشی به سزا ایفا می کند. شناخت معنای تفسیر و تأویل در آثار گذشتگان، در فهم بهتر آثار ایشان و همچنین گره گشایی از روش و سبک آثار ایشان تاثیر مهمی دارد. با غور در آثار و مصادر موجود، مشخص می گردد معنای تفسیر جدا از تأویل است و از همین منظر، طرح هر کدام از این موارد در آثار گذشتگان زاویه ای دیگر از اهمیت کار است. در مقاله حاضر سعی شده است دیدگاه شیخ صدوق درباره معنای تأویل، انواع آن و نمونه هایی از تأویل های وی در آثار به جا مانده از او تحلیل شود. شیخ صدوق در عمده آثارش از تأویل بهره برده است و روش غالب او در این خصوص روش کلامی است. تأویل نزد شیخ صدوق معنایی از علت، فلسفه و چرایی دارد؛ ضمن اینکه در برخی از موارد تأویل را در معنای توضیح لغوی واژه یا واژگان در تفسیر و تبیین روایات به کار گرفته است. مقاله به صورت توصیفی-تحلیلی گزارشی از بازتاب تأویل و معنای آن در اندیشه شیخ صدوق است.

کلیدواژه: تفسیر قرآن، تأویل قرآن، ابن بابویه، صدوق



دوره پنجم
شماره دهم
بهار و تابستان
۱۴۰۲

(۱) دانشجوی دکتری دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران. s.ettehad08@umail.umz.ac.ir

(۲) استادیار دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران. (نویسنده مسؤول) m.musavi@umz.ac.ir



۱. بیان مسأله

فهم معنا و بطون قرآن کریم از جمله دغدغه‌های اصیل دانشیان و مفسران قرآن بوده است. فهم عمیق معانی والای قرآن از طریق تفسیر و تأویل میسر می‌شود و از این رو تعریف، رویکرد و روش اندیشمندان بزرگ در این مسیر بسیار با اهمیت است تا در گرو آن بتوان فهم تفسیری این مفسران و اندیشمندان را دریافت و در برداشت از معانی قرآن به کار گرفت.

شیخ صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه، دانشمندی ذوالفنون بوده و در رشته‌های مختلف علمی چون حدیث، رجال، فقه، تاریخ، کلام، طب، لغت و... مهارت داشته و در آن خصوص کتاب‌ها و رساله‌های بسیاری نگاشته است. یکی از حوزه‌های دانشی و نگارشی شیخ صدوق، حوزه تفسیر قرآن کریم است. رجالیان و فهرست‌نگاران آثاری را از حوزه تفسیر و علوم قرآن در ضمن ترجمه وی ذکر کرده‌اند. نگاهی گذرا به آثار شیخ صدوق می‌نمایاند که وی مفسری توانمند و صاحب نظر بوده است. او علاوه بر ایراد مباحث تفسیری در کتاب‌های مختلفش، نگارش‌های مستقلی نیز در رشته‌ی تفسیر داشته است. علامه طهرانی وی را از نویسندگان پرکار در حوزه‌ی تفسیر قرآن می‌داند: «فَهُوَ أَيْضاً مِنَ الْمُكْتَرِبِينَ فِيتَأْلِيفِ التَّفْسِيرِ كَمَا أَشْرْنَا إِلَيْهِ أَوَّلًا» (آقابزرگ طهرانی، ۱۳۸۹: ۴ و ۲۷۹). از طرفی با تأمل در احادیث معصومین (علیهم‌السلام) و رویکرد اندیشمندی همچون صدوق که به مسأله تأویل در آثارش از جمله معانی الاخبار نمود پیدا کرده است؛ بررسی معنای تفسیر و تأویل از نگاه صدوق و تفاوت‌های آن و استخراج روش و رویکرد او در این دو موضوع امری ضروری می‌نماید.

هم چنین در کنار آثار حدیثی و کلامی بسیار ارزشمند وی و اشاره به این موضوع که این شخصیت بزرگ را بیشتر فردی متکلم و محدث شناخته و معرفی کرده‌اند؛ از بارزترین آثار تفسیری شیخ صدوق می‌توان کتاب تفسیر القرآن او را نام برد. علامه طهرانی کتاب تفسیر شیخ صدوق را تفسیر الصدوق نامگذاری می‌کند و این کتاب را به این نام شهرت داد تا با کتاب تفسیری پدرش که تفسیر ابن بابویه نام نهاد، متفاوت باشد. وی ذیل تفسیر ابن بابویه گفته است: «وَيَأْتِي تَفْسِيرُ وَلَدِهِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدٌ بِعَنْوَانِ تَفْسِيرِ الصَّدُوقِ لِاشْتِهَارِهِ بِالشَّيْخِ الصَّدُوقِ وَوَالِدُهُ بِابْنِ بَابَوَيْهِ» (همان: ۲۴۱). شیخ طوسی و ابن شهر آشوب نیز گفته‌اند که صدوق تفسیری دارد ولی آن را به پایان نرسانده است (طوسی، ۱۴۱۷: ۲۳۸، رقم ۷۱۰؛ ابن شهر آشوب، بی تا: ۱۴۸، رقم ۷۶۴). ایشان دلیلی بر مدعای خویش نیاورده‌اند. این

مطلب در کتاب‌های پیش از این دو نیز دیده نمی‌شود.

شیخ صدوق خود در آثار موجودش - چنانکه دأب او است - از کتاب تفسیری و قرآنی‌اش نام می‌برد. برای نمونه وی در روایتی که درباره کلماتی که حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام از خداوند تلقی کرده است، پس از نقل روایتی می‌گوید: «وَقَدْ أَخْرَجَتْ مَا رَوَيْتُهُ فِيهِذَا الْمَعْنَى فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ» (ابن بابویه، ۱۴۰۳: ۲۷۰). وی همچنین در پی روایتی تقطیع شده درباره شعار حج - لبیک اللهم لبیک - می‌گوید: «وَالْحَدِيثُ طَوِيلٌ أَخَذْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ وَقَدْ أَخْرَجَتْهُ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ» (ابن بابویه، ۱۴۰۴: ۲/۳۲۸). صدوق در مقامی دیگر در پی نقل روایتی از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در نفی تشبیه می‌گوید: «مَا عَرَفَ اللَّهُ مَنْ شَبَّهَهُ بِخَلْقِهِ وَلَا وَصَفَهُ بِالْعَدْلِ مَنْ نَسَبَ إِلَيْهِ ذُنُوبَ عِبَادِهِ وَالْحَدِيثُ طَوِيلٌ أَخَذْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ وَقَدْ أَخْرَجَتْهُ بِتَمَامِهِ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ» (ابن بابویه، ۱۳۹۸: ۴۷).

شیخ صدوق کتاب تفسیری دیگری دارد که به مختصر تفسیر القرآن شهرت دارد. نجاشی در رجال خود از آن یاد کرده (نجاشی، ۱۴۱۶: ۳۹۱) علامه طهرانی نیز آن را تفسیر صغیر دانسته و گفته است: «لَهُ تَفْسِيرٌ كَبِيرٌ ذَكَرَهُ النَّجَاشِيُّ وَوَصَفَهُ بِقَوْلِهِ كِتَابُ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ جَامِعٌ وَذَكَرَ قَبْلَ ذَلِكَ تَفْسِيرَهُ الصَّغِيرَ مُعْبِرًا عَنْهُ بِقَوْلِهِ كِتَابٌ مُخْتَصَرٌ تَفْسِيرُ الْقُرْآنِ» (آقابزرگ طهرانی، ۱۳۸۹/۲۷۹: ۴).

از این کتاب تفسیری اطلاع بیشتری در دست نیست و ما به درستی نمی‌دانیم که آیا این تفسیر کوچک و مختصر، خلاصه شده کتاب تفسیر بزرگ صدوق است یا اینکه تفسیر مختصر به صورت مستقل نوشته شده است.

شیخ صدوق کتاب دیگری با نام الناسخ والمنسوخ دارد که اطلاعات چندانی از آن در دست نیست. نجاشی در فهرست آثار شیخ صدوق از این کتاب یاد کرده (نجاشی، ۱۴۱۶: ۳۹۰) و علامه آقا بزرگ طهرانی در الذریعه پس از انتساب چنین کتابی به صدوق از نسخه‌ای نام می‌برد که آن را به وی منسوب می‌دانند. (آقابزرگ طهرانی، ۱۳۸۹: ۱۲/۲۴) طهرانی اطلاعات بیشتری در این خصوص به دست نمی‌دهد. با توجه به مواردی که تبیین شد؛ در پژوهش حاضر برآنیم تا با بازخوانی اندیشه شیخ صدوق درباره تفسیر و تأویل به عنوان شخصیتی مفسر در کنار بقیه وجوه علمی که دارد؛ گامی کوچک در توضیح معنای تأویل و مشخصه‌های آن در اندیشه این اندیشمند بزرگ برداریم. پرسش‌های تفاوت تفسیر و تأویل از نگاه شیخ صدوق و معانی آن همراه با بررسی وجود مصداق‌ها و رویکردها در این دو موضوع مورد بررسی قرار خواهد گرفت.



در باب پیشینه این مطلب با توجه به بررسی که انجام شد؛ پژوهشی مستقل به نگاه شیخ صدوق درباره تفسیر و تأویل و در ادامه بیان نمونه‌ها و مصادیق آن در روش صدوق انجام نشده است. اگرچه مقالاتی با عنوان «شیخ صدوق و تبیین گونه‌های تأویل در فهم متون حدیثی در حوزه مباحث اعتقادی» یا «مبانی و روش شیخ صدوق در تفسیر قرآن کریم» کار شده است. هم‌چنین کتابی با عنوان «رویکرد شیخ صدوق در تأویل متون دینی به عنوان روشی از فهم حدیث» در سال ۱۴۰۰ به چاپ رسیده است. اما هیچ یک از این موارد به صورت اختصاصی به تعریف و ویژگی‌های این موضوع در اندیشه شیخ صدوق پرداخته بودند و یا از منظر حدیثی و تأویل حدیث کار شده است. از اینرو دسته‌بندی معانی حاصل از تأویل و تفسیر از نظر شیخ صدوق و تفاوت موجود در آن‌ها برآیندی است که به عنوان نوآوری این تحقیق ارائه می‌گردد.

۲. تفسیر و تأویل در اندیشه شیخ صدوق

پیش از ورود به بحث بررسی و تبیین تأویل در آثار شیخ صدوق و ذکر نمونه‌هایی از این نگاه در متن آثار وی، لازم می‌نماید تعریف و جایگاه و موضوع تفسیر و تأویل به صورتی که در فرصت این نوشتار بگنجد توضیحاتی ارائه گردد. با بررسی منابع و مصادر چنین مشخص می‌گردد که شیخ صدوق با مباحث تفسیری آشنا و در ارتباط بوده است و در نوشته‌هایش بدان اشاره دارد. چنانکه در بحث فقهی از غنا، به استناد سخن امام صادق (ع)، «قول الزور» را غنا معنا کرده است و پس از آوردن آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (لقمان/۶) می‌گوید: ولهو الحديث في التفسير هو الغناء (ابن بابویه، ۴۵۶: ۱۴۱۵). هم‌چنین در بحث عقیده از سوال گفته است: فَأَمَّا السُّؤَالُ فَهُوَ وَقَعَ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ، لقوله تعالى: ﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾ (اعراف/۶) یعنی عن الدين. وَأَمَّا الذَّنْبُ فَلَا يُسْأَلُ عَنْهَا إِلَّا مَنْ يَحْسَبُ. قال تعالى: ﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ﴾ (الرحمن/۳۹) يعنيمن شيعه النبي والأئمة عليهم السلام دون غيرهم كما ورد في التفسير (ابن بابویه، ۱۴۱۴: ۷۴).

علاوه بر کتاب‌هایی که به آن‌ها اشاره شد، کتاب التوحید صدوق را می‌توان کتابی تفسیری نامید. به این معنا که از یک جهت می‌شود کتاب التوحید را تفسیری موضوعی دانست زیرا در این کتاب به تفسیر آیاتی از قرآن کریم در موضوع توحید، صفات خداوند و رفع تشبیه و جبر پرداخته است. و از طرفی می‌توان از نظر روشی آن را تفسیری اثری نامید،

چون او در تفسیر خود بنا و اساس را بر تفسیر آیات قرآن با روایات گذاشته است. شیخ صدوق برخی از ابواب کتاب التوحید خود را با عنوان تفسیر آیات نامیده است مانند باب چارم: باب تفسیر قل هو الله أحد إلى آخرها (ابن بابویه، ۱۳۹۸: ۸۸) و باب دوازدهم: باب تفسیر قول الله عز وجل (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) (همان، ۱۴۹) و باب های شانزدهم و هفدهم: باب تفسیر قول الله عز وجل: (نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ) (همان، ۱۵۹)، باب تفسیر قوله عز وجل: (وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ) (همان، ۱۶۰). همچنین در همان کتاب التوحید فصل هایی از کتابش را تفسیری نام می نهد مانند ارجاع معنی کلمه الصمد به باب چهارم: وَقَدْ أُخْرِجَتْ فِي مَعْنَى الصَّمَدِ فِي تَفْسِيرِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فِي هَذَا الْكِتَابِ مَعَانِي أُخْرَى لَمْ أَحِبَّ إِعَادَتَهَا فِي هَذَا الْبَابِ. (همان، ۱۹۷). وی همچنین در بیان معنای صمد در کتاب معانی الاخبار گفته است: وَقَدْ أُخْرِجَتْ هَذَا الْحَدِيثُ بِتَمَامِهِ فِي تَفْسِيرِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فِي كِتَابِ التَّوْحِيدِ (ابن بابویه، ۱۳۶۱: ۸).

از طرف دیگر؛ تأویل یکی از مباحث پر دامنه و بحث انگیز در حوزه مطالعات و مباحثات دینی است که از دیرباز تا اکنون همچنان در میان دانشیان جاری است. برای تأویل معانی متفاوتی با گستره فراوان ذکر کرده اند و برخی دانشوران به صورت مستقل و جدی بدان پرداخته اند. معنایی که ما در این نوشته در صدد تبیین آن هستیم، این است: توجیه ظاهر متن به گونه ای که به معنای واقعی و اصیل خویش باز گردد. توضیح اینکه گاه الفاظ قرآن و احادیث به گونه ای است که متشابه میان معانی گوناگون است و معنای ظاهری آن به دلایل مختلف مانند ناسازگاری با آموزه های عقل، ناهماهنگی با دیگر آموزه های قطعی نقلی و ... مورد قبول نیست. بنابراین باید به گونه ای لفظ را توجیه کرده و از معانی دیگر و گاه پنهان آن پرده برداشت که با لفظ سازگار بوده و مشکلات پیش از توجیه را نداشته باشد.

بنابراین تأویل به این معنی، توجیه ظاهر لفظ یا عمل متشابه به گونه ای صحیح است که مورد قبول عقل و مطابق با نقل باشد (معرفت، ۱۴۱۸/۲۲). در روایات مأثور از پیشوایان دین علیهم السلام، تأویل به معنای گوناگون به کار رفته است. در یکی از این کاربردها تأویل به معادل کلمه معنا و عبارت به معنای می باشد. شیخ صدوق برخی از این روایات را در آثار خویش آورده است. برای نمونه در کتاب الامالی روایتی را نقل کرده است که پرسش گراز معانی برخی کلمات با عبارت فما تأویل؟ پرسیده است (ابن بابویه، ۱۴۱۷: ۱۲۹). شیخ صدوق از دانشمندان خردورزی است که به تأویل ظاهر آیات و روایات در صورت تعارض با دلایل عقلی و نقلی اعتقاد داشته و در عمل موارد بسیاری از آن ها را تأویل کرده است.



این معنا از کلمه تأویل خود می‌تواند به معنای، معنا کردن و بیان معنای لغت باشد و گاه نیز به معنای بیان مراد و تفسیر باشد مانند این سخن شیخ صدوق در التوحید: «قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ إِنَّ الْمَشَبَهَةَ تَفْسِّرُ هَذِهِ الْآيَةَ عَلَى أَنَّهُ ضِيَاءُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَوْ كَانَ كَذَلِكَ لَمَا جَازَأَنَّا تَوَجَّدَ الْأَرْضُ مَظْلِمَةً فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ لَا بِاللَّيْلِ وَلَا بِالنَّهَارِ لِأَنَّ اللَّهَ هُوَ نُورُهَا وَضِيَاؤُهَا عَلَى تَأْوِيلِهِمْ وَهُوَ مَوْجُودٌ غَيْرُ مَعْدُومٍ فَوْجُودُنَا الْأَرْضُ مَظْلِمَةٌ بِاللَّيْلِ وَوُجُودُنَا دَاخِلُهَا أَيْضًا مَظْلِمًا بِالنَّهَارِ يَدُلُّ عَلَى أَنَّ تَأْوِيلَ قَوْلِهِ اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هُوَمَا قَالَهُ الرِّضَا ع دُونَ تَأْوِيلِ الْمُشَبَّهَةِ فَإِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هَادٍ لِأَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْمُمِينُ لِأَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أُمُورَ دِينِهِمْ وَمَصَالِحِهِمْ فَلَمَّا كَانَ بِاللَّهِ وَ...» (ابن بابویه، ۱۵۵: ۱۳۹۸-۱۵۷).

کتاب التوحید صدوق مملو از مواردی است که وی برای ردّ تهمت تشبیه و جبر به تأویل ظاهر آیات و روایات دست زده است. همچنین در رساله الاعتقادات برداشت خود را از این آیات و روایات به صورت تأویل شده به نگارش درآورده است. شیخ صدوق در مقدمه‌اش بر کتاب کمال الدین، کلامی از ابن قبه رازی در جواب شبهه‌ای نقل می‌کند و تأویل صاحب کتاب را زیر سؤال می‌برد. این نقل قول، نخست نشان قبول داشتن مبنای ابن قبه و سپس رعایت آن در تأویلات صدوق است. حداقل امر اینکه صدوق به شرایط تأویل صحیح آگاه بوده است و آن چنین است که تأویل باید مورد تأیید عقل و نقل باشد. کلام وی اینچنین است: «قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ بَعْدَ آيَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ تَلَاهَا يُنَازِعُ فِي تَأْوِيلِهَا أَشَدَّ مُنَازَعَةً وَلَمْ يُؤَيِّدْ تَأْوِيلَهُ بِحُجَّةٍ عَقْلٍ وَلَا سَمْعٍ» (ابن بابویه، ۱۴۰۵: ۱۱۸). وی همچنین در جای دیگری از نوشته‌اش به لزوم مدلل بودن تأویل اشاره کرده و می‌گوید: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ صَاحِبَ الْكِتَابِ أَشْغَلَ نَفْسَهُ بَعْدَ ذَلِكَ بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَتَأْوِيلِهِ عَلَيْهِ مِنْ أَحَبِّ وَلَمْ يَقُلْ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ الدَّلِيلَ عَلَيْهِ صِحَّةُ تَأْوِيلِي كَيْتَ وَكَيْتَ وَهَذَا شَيْءٌ لَا يَعْجُزُ عَنْهُ الصَّبِيَّانُ» (همان، ۱۲۹). در پی اعتقاد به این قاعده وی در نقد و بررسی احادیث و اقوال دیگران نادرست بودن تأویل ایشان را گوشزد می‌کند (همان، ۶۵۹).

۳. روش و گرایش تفسیری شیخ صدوق

درباره روش و گرایش شیخ صدوق در نوشته‌های تفسیری‌اش نمی‌توان نظر صریحی را ارائه داد. ولی با توجه به اطلاعات برجای مانده از آثار تفسیری‌اش می‌توان حدس زد که تفسیر صدوق، به شیوه سایر مؤلفات مفسر، تفسیری روائی است و آیات قرآن کریم را از طریق احادیث و روایات اهل البيت (علیهم‌السلام)، تفسیر نموده است. به تعبیر دیگر منبع تفسیر شیخ صدوق در آثار به جا مانده از وی، روایات است. اگرچه گاه سعی می‌کند که آیات قرآن را به

روش قرآن به قرآن تفسیر نماید، ولیکن وجه غالب در تفسیر او همان تفسیر قرآن به روایات است. در گرایش تفسیری صدوق، گرایش کلامی بر گرایش های دیگر غالب آمده و سرتاسر کتاب التوحید را موضوعات و بیان ها و استدلال های کلامی پر کرده است که البته حاکی از میل و دغدغه های کلامی مفسر است.

مبنای تفسیری که برای تفسیر شیعه برشمرده شده است را به صورت متقن می توان در آثار تفسیری و علوم قرآنی موجود جستجو و بررسی کرد. آنچه در این نوشتار ضروری می نماید اشاره ای به مبنای تفسیری شیخ صدوق است تا در مقام مقایسه با آنچه از تأویل از نظر ایشان مطرح شد و نمونه های متنی آن در ادامه خواهد آمد؛ تفاوت تعریف و مبنای تفسیر با تأویل در اندیشه شیخ صدوق به صورتی واضح تصریح گردد. از جمله مبنای شیخ صدوق درباره تفسیر که در آثارش به آن اشاره فرموده است اعتقاد به وحیانی بودن کلام خداوند است که برای نمونه در کتاب اعتقادات و التوحید او آمده است: «اعْتَقَدْنَا فِي الْقُرْآنِ أَنَّهُ كَلَامُ اللَّهِ وَوَحْيُهُ وَتَنْزِيلُهُ وَقَوْلُهُ وَكِتَابُهُ» (ابن بابویه، ۱۴۱۴: ۸۳)؛ «هُوَ كَلَامُ اللَّهِ وَقَوْلُ اللَّهِ وَكِتَابُ اللَّهِ وَوَحْيُ اللَّهِ وَتَنْزِيلُهُ وَهُوَ الْكِتَابُ الْعَزِيزُ» (ابن بابویه، ۱۳۹۸: ۲۲۴).

از دیگر مبنای وی در تفسیر قرآن، اعتقاد به نص و قرائت واحد قرآن کریم است؛ برای مثال در اعتقادات از امام صادق علیه السلام آورده است: «الْقُرْآنُ وَاحِدٌ، نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ عَلَى وَاحِدٍ، وَإِنَّمَا الْإِخْتِلَافُ مِنْ جِهَةِ الرُّوَاةِ» (ابن بابویه، ۱۴۱۴: ۸۶).

همان طور که در مبنای تفسیر شیعه مطرح است قائل به قابل فهم بودن قرآن کریم و جواز تفسیر آن یکی از مبنای مهم تفسیر است. شیخ صدوق نیز به این جنبه از مبنای تفسیری در اعتقادش به تفسیر قرآن اشاره داشته است. چرا که در آثارش تفسیر آیات را تنها مختص ائمه معصومین علیهم السلام ندانسته است و اقوال دیگر تفسیری امامیه و عامه را در تفسیر برخی از آیات قرآن گزارش کرده است. اعتقاد به ساختار چندمعنایی قرآن دیگر مبنای تفسیری شیخ صدوق است. برای نمونه در معانی الاخبار از قول امام صادق علیه السلام آورده است: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنِ ظَهْرِ الْقُرْآنِ وَبَطْنِهِ فَقَالَ ظَهْرُهُ الَّذِينَ نَزَلَ فِيهِمُ الْقُرْآنُ وَبَطْنُهُ الَّذِينَ عَمِلُوا بِمِثْلِ أَعْمَالِهِمْ يَجْرِي فِيهِمْ مَا نَزَلَ فِي أَوْلَئِكَ» (ابن بابویه، ۱۳۶۱: ۲۵۹).

مواردی که اشاره شد مبنای شیخ صدوق در نگاه او به تفسیر قرآن است. آنچه را که به عنوان روش تفسیری او می توان برشمرد در درجه اول روش قرآن به قرآن است که از این نمونه نیز در آثار او بسیار می توان جستجو کرد. از جمله مواردی که در حد اشاره در متن پیش رو ذکر می شود تفسیر "اید" در آیه «وَالسَّمَاءَ بَنِينَهَا اَيْدٍ...» (ذاریات/۴۷) است که با توجه به آیه ۷ سوره ص «...وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْيَدِ...» آن را قوت تفسیر کرده است (ابن



بابویه، ۱۴۱۴: ۲۳).

روش دیگر شیخ در تفسیر قرآن، روش قرآن به سنت است؛ برای مثال در باب "معنی الصراط" نه معنا ذکر می‌کند که از جمله معانی که آورده است ضمن سوال مفضل از امام صادق علیه السلام درباره مفهوم صراط است (ر.ک. ابن بابویه، ۱۳۶۱: ۳۲). در نهایت از جمله تفسیر اجتهادی شیخ صدوق می‌توان به تأویل آیات اشاره کرد. شیخ صدوق برای آیات متشابه روش تأویل را پیش می‌گرد که می‌توان این راهکار را به نوعی روش اجتهادی او به شمار آورد. نمونه این موارد به صورت تفصیلی در ادامه بحث ارائه می‌گردد.

۴. نمونه‌هایی از تأویل‌های خردگرایانه شیخ صدوق

در این بخش به صورت جداگانه هر یک از خصوصیات منحصر به فرد تأویل شیخ صدوق همراه با ذکر نمونه‌هایی از آثار وی مطرح می‌گردد:

۴-۱. تأویل از طریق تخصیص نقلی

در حدیثی منقول از امام علیه السلام در تفسیر آیه «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ» آمده است: قابیل از برادرش هابیل و موسی علیه السلام از مادرش و ابراهیم از پدرش می‌گریزد و حضرت لوط از همسرش و حضرت نوح از پسرش فرار می‌کند.

با مقایسه افراد گریزنده از افراد مورد گریز در می‌یابیم که همه این‌ها از یک سنخ نیستند. قابیل و همسر لوط و پسر نوح هیچگاه با مادر موسی و پدر ابراهیم همسان نبوده و از دو گروه مخالفند؛ زیرا به اعتقاد شیعه طیب مولد و یکتاپرستی والدین برای پیامبران شرط است و چگونه است که پیامبری از پدر و مادرش بگریزد. بنابراین صدوق این حدیث را بر خلاف ظاهر آن، تأویل کرده و می‌گوید: «انما يَفِرُّ موسي مِنْ أُمِّهِ خَشْيَةً أَنْ يَكُونَ قَصَرَ فِيمَا وَجَبَ عَلَيْهَا مِنْ حَقِّهَا وَابْرَاهِيمَ أَنْ يَفِرُّ مِنَ الْآبِ الْمُرِّيِّ الْمُشْرِكِ لَا مِنَ الْآبِ الْوَالِدِ وَهُوَ تَارِخُ» (ابن بابویه، ۱۴۰۳: ۳۱۸).

وی در ذیل روایتی که مضمون آن تجلی خداوند بر بنده مؤمنش می‌باشد، تجلی را به ظهور نشانه‌ای بر بنده تأویل می‌کند: «معني قوله تجلي الله لِعَبْدِهِ أَيُّ ظُهُورٍ لَهُ آيَةٌ مِنْ آيَاتِهِ يَعْلَمُ بِهَا أَنَّ اللَّهَ يَخَاطَبُهُ» (ابن بابویه، ۱۴۰۴: ۳۶/۱).

از دیگر موارد تأویل معنای ظاهری آیات و روایات معنای رؤیت الله است. از آن جهت که معنای ظاهری رؤیت به تشبیه و تجسیم خداوند کشیده شده است و عقل آن را نمی‌پذیرد. صدوق در باب معنای رؤیت خدا پس از آنکه اخبار منقول از مشایخ را صحیح می‌شمرد،

رؤیت الله را چنین تأویل کرده است: «لِكُلِّ خَبَرٍ مِنْهَا مَعْنِي يَنْفِي التَّشْبِيهَ وَالتَّعْطِيلَ وَيُثْبِتُ التَّوْحِيدَ... وَمَعْنِي الرُّؤْيَا الْوَارِدَةُ فِي الْأَخْبَارِ الْعِلْمُ» (ابن بابویه، ۱۳۹۸: ۱۲۰).

صدوق در جایگاهی دیگر که در روایت سخن از زیارت خدا شده بود، معنای زیارت خدا را به زیارت انبیاء حجج الهی تأویل برده و گفته است: «زِيَارَةُ اللَّهِ زِيَارَةُ أَنْبِيَائِهِ وَحُجَجِهِ مَنْ زَارَهُمْ فَقَدْ زَارَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ كَمَا أَنَّ مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ...» (ابن بابویه، ۱۴۰۴: ۹۲). وی همچنین در بیان معنای نور در آیه مبارکه نور ضمن سرزنش گروه مشبهه در برداشت نادرست از این آیه با استدلال عقلی و نقلی معنای ظاهری را نپذیرفته و آن را تأویل می‌برد. او می‌گوید: «اگر مراد از نور بودن خداوند، همین نور و روشنی ظاهری باشد، چون خداوند در همه حال، مکان و زمان موجود است. بنابراین زمین و آسمان در همه اوقات باید روشن باشد در صورتی که چنین نیست بنابراین وی نور را به معنای هدایت تأویل برده و خداوند را هادی اهل آسمان و زمین دانسته است» (ابن بابویه، ۱۳۹۸: ۱۵۵).

۴-۲. تأویل از طریق تخصیص عقلی

عقل و وحی که دو منبع معرفتی اصیل هستند، هیچگاه با یکدیگر تعارضی ندارند؛ زیرا یکی به عنوان رسول ظاهری و دیگری به عنوان رسول باطنی، پیام‌آور معرفتی خداوند سبحان هستند. بنابراین عقل در کنار نقل، حجت و معتبر بوده و بخشی از معارف دینی را تأمین می‌کند. آنچه از تعارض که از آن سخن می‌رود و در کلمات اهل فن نمایان است، در حقیقت تعارضی است که میان دلیل عقلی و دلیل نقلی حاصل شده و باید برای حل این تعارض راهی اندیشید. تعارض میان دلایل عقلی و نقلی بر دو گونه است. این تعارض یا ابتدایی و ظاهری است که بر اساس قواعدی ویژه به حل و رفع تعارض و سازش میان آن دو اقدام می‌شود و یا تعارضی حقیقی و مستقر است که به شیوه‌ای دیگر باید این تعارض را بر طرف نمود (جوادی آملی، ۱۳۹۵: ۷۶).

همان طور که میان یک قضیه و دلیل عقلی با قضیه و گزاره‌ای دیگر از تولیدات عقل، تعارضی ظاهری حاصل می‌شود ولی در میان دو قضیه حقیقی و برهانی عقل تعارضی وجود ندارد؛ در میان دو دلیل نقلی و گزاره منقول از قرآن و سنت که همه شرایط صحت در سند و متن را داشته باشد، تعارضی وجود ندارد و اگر تعارضی به نظر آید، دلیل بر خدشه در یکی از موارد سند یا متن است. همان طور که در تعارض ظاهری میان گزاره‌های نقلی راه جمع کردن آن دو و تعیین عام و خاص، مطلق و مقید و ... وجود دارد، در تعارض ظاهری میان قضایای عقلی نیز همین امر صادق است. و همین طور اگر میان قضیه و



دلیل عقلی و نقلی تعارضی ظاهری و ابتدایی وجود داشته باشد، راه حل آن جمع بین این دو و حل تعارض میان آن هاست. به نظر شیخ صدوق گاه دلیل عقلی است که گزاره نقل را مقید ساخته یا تخصیص می زند و گاه برعکس یعنی دلیل نقلی عمومیت قضیه عقلی را محدود می سازد (برنجکار و موسوی، ۱۳۸۹: ۵۶).

وی درباره تخصیص دلیل عقلی بر عمومیت دلیل نقلی و در تحلیل و توضیح حدیث منزلت «انت منی بمنزلة هارون من موسى» سه بار از تخصیص زدن عقل سخن به میان می آورد. وی در آغاز بیانش می گوید: «فَهَذَا الْعُقُولُ يَدُلُّ عَلَى أَنَّ مَنْزِلَةَ عَلِيٍّ مِنْهُ فِي جَمِيعِ احواله مَنْزِلَةُ هَارُونَ مِنْ مُوسَى فِي جَمِيعِ احواله الا مَا خَصَّه الاستثناء الَّذِي فِي نَفْسِ الْخَبَرِ فَمِنْ مَنَازِلِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى اِنَّه كَانَ اَخًا وَلَادَةً وَالْعَقْلُ يَخُصُّ هَذِهِ وَيَمْنَعُ انْ يَكُونَ النَّبِيُّ مِنْهَا بِقَوْلِهِ لَانْ عَلِيًّا لَمْ يَكُنْ اَخًا وَلَادَةً و...»؛ این قول دلیل به همسانی منزلت علی عليه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله در همه اقوال نسبت به هارون و موسی عليه السلام است. سپس می افزاید که عقل بر این عموم تخصیص می زند؛ زیرا مواردی هست که علی عليه السلام شبیه به هارون نیست، مانند برادری نسبی (ابن بابویه، ۱۳۶۱: ۷۵).

شیخ صدوق در دو مقام دیگر به وجوب اخذ عمومیت حدیث منزلت در غیر مشخصات عقل تأکید می کند. وی گفته است: «وَالْخَبَرُ يُوجِبُ اَنَّ هَذِهِ الْخِصَالَ كُلَّهَا لَعَلِّي عليه السلام مِنَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَمَا كَانَ مِنْ مَنَازِلِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى بَاطِنًا وَجَبَ اَنَّ الَّذِي لَمْ يَخُصَّه الْعَقْلُ مِنْهَا كَمَا خَصَّ اُخُوَّةَ الْوِلَادَةِ فَهُوَ لَعَلِّي عليه السلام مِنَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَاِنْ لَمْ نَحِظْ بِهِ عَلَمًا لَانَ الْخَبَرُ يُوجِبُ ذَلِكَ وَلَمَّا لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ وَجَبَ اَنَّهُ قَدْ عَنِيَ كُلَّ مَنْزِلَةٍ كَانَتْ لِهَارُونَ مِنْ مُوسَى مِمَّا لَمْ يَخُصَّه الْعَقْلُ وَلَا اِلِسْتِثْنَاءُ فِي نَفْسِ الْخَبَرِ» (ابن بابویه، ۱۳۶۱: ۷۵).

وی درباره تخصیص گزاره عام عقلی توسط نقل نیز چنین عمل کرده است. در بحث لزوم بعثت انبیاء دریافت عقل را اینگونه بیان می دارد که عقل حکم می کند که در تمامی زمان ها باید پیامبری از سوی خدا برای هدایت مردم ارسال گردد. اما با وجود گزاره نقلی مبنی بر خاتمیت نبوت با ارسال پیامبر اعظم حضرت محمد صلی الله علیه و آله و پایان سلسله نبوت و آغاز وصایت این گزاره عقلی عمومیت خود را از دست می دهد. وی می گوید: «لَوْلَا أَنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِأَنَّ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله خَاتَمَ الْاَنْبِيَاءِ لَوَجِبَ كَوْنُ رَسُولٍ فِي كُلِّ وَقْتٍ» (ابن بابویه، ۱۴۰۵: ۴).

بنابراین روش شیخ صدوق در رویارویی با مواردی که تعارض ابتدایی و ظاهری میان دلایل عقلی و نقلی وجود دارد این است که میان این دو دلیل به گونه ای جمع می کند و محلی برای حل تعارض می یابد. حال اگر نوع تعارض میان گزاره های نقلی و عقلی از نوع

ابتدایی و ظاهری نبوده و به هیچ شکلی قابل حلّ و جمع نباشد، به دیگر بیان اگر تعارض مستقر شده و رابطه میان آن‌ها از نوع تباین باشد، نحوه برخورد با این دو گزاره به گونه‌ای دیگر رقم خورده و باید چاره‌ای دیگر برای حل این تعارض جست. برخی از دانشیان در اینگونه موارد رأی به حاکم بودن عقل یا نقل داده و به صراحت گفته‌اند که در تعارض میان این دو، عقل یا نقل مقدم است. اما حقیقت آن است که در این باره نمی‌توان ضابطه‌ای کلی ارایه کرد. بلکه گاه دلیل نقلی مقدم است؛ زیرا به لحاظ وضوح، دلالت و اعتبار، قوی‌تر از مطلب عقلی می‌باشد، یا اینکه مورد بحث از موارد حوزه اختصاصی نقل است. یا اینکه گاه مضمون عقلی مقدم است و این تقدم از باب اتقان و یقین آور بودن آن است. به هر حال در حل مشکل تعارض مستقر میان دلایل عقلی و نقلی «چاره‌ای جز رجوع به قطع و ظن یا اظهر و اقوی وجود ندارد. بر این اساس هر یک از عقل و نقل قوت بیشتری داشت به آن اخذ شده و دیگری تأویل می‌شود» (جوادی آملی، ۱۳۹۵: ۷۹).

بنابراین در مواردی که عقل و نقل متباین هستند، لازم است که به یقین اخذ شود. مثلاً روایت یا آیه‌ای که با مطلب یقینی و برهانی عقل ناسازگار است، از ظاهر خویش منصرف می‌شود و آن را به معنایی موافق با دلیل عقلی تأویل می‌برند و اگر محلی برای آن نبود، با ایراد دلایل قانع کننده مضمون روایت را ناصحیح شمرده و آن را رد می‌کنند. برای مثال زمانی که به دلیل صریح عقلی برای ما مسلم شد که خداوند جسمانی، دارای اعضا و قابل رویت با حواس نیست، آن دست از آیاتی که ظهور در جسم داشتن خداوند دارند را بی‌درنگ بر محل صحیحی تأویل می‌بریم و تعارض ظاهری عقل و نقل را بر طرف می‌سازیم. چنان که با ادله عقلی که درباره لزوم عصمت انبیاء داریم، آیات و روایات معارض را توجیه می‌کنیم و معنای ظاهری آن را حجت نمی‌دانیم.

شیخ صدوق در اینگونه موارد گاه دست به تأویل ظاهر متن قرآن و حدیث زده و معنایی غیر از ظاهر آن را اختیار می‌نماید. نمونه‌های بسیاری از تأویلات وی در لابلای نوشته‌هایش یافت می‌شود.

برای نمونه شیخ صدوق به دنبال حدیثی که درباره حجاب‌های هفتگانه نقل می‌کند، حجاب‌هایی را که برای خداوند برشمرده شده است اینگونه معنا می‌کند: «لَيْسَتْ هَذِهِ الْحُجُبُ مَضْرُوبَةٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَأَنَّهُ لَا يُوصَفُ بِمَكَانٍ وَلَكِنَّهَا مَضْرُوبَةٌ عَلَى الْعِظْمَةِ الْعُلْيَا مِنْ خَلْقِهِ لَا يُقَادَرُ قَدْرُهَا غَيْرُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى» (ابن بابویه، ۱۴۰۳: ۴۰۲).

وی به دلیل آنکه پرده و حجاب داشتن خداوند را مستلزم مکان داشتن وی می‌داند و



عقل حکم می‌کند که لازمه مکان داشتن، جسم بودن است، از این رو این روایت را مورد تأویل قرار می‌دهد. و در جایی که در روایت از وجه الله سخن به میان آمده است می‌گوید: «مَوْصِفِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ بِالْوَجْهِ فَقَدْ كَفَرُوا أَشْرَكَ وَوَجْهُهُ أَنْبِأُهُ وَحُجَّجُهُ وَهُمْ الَّذِينَ يَتَوَجَّهُ بِهِمُ الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَالِي مَعْرِفَتِهِ وَمَعْرِفَةُ دِينِهِ...» (ابن بابویه، ۱/۴۰۴: ۳۳۴).

شیخ صدوق چنین مطرح کرده است که (مشبهه) این آیه ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾ (نور/۳۵) را بر این تفسیر کرده‌اند که خداوند روشنی آسمان و زمین است. اگر چنین باشد باید در هیچ وقت از اوقات چه در شب و چه در روز تاریکی وجود نداشته باشد زیرا بنابر تفسیر آنان خداوند نور و روشنی آنهاست و خداوند موجود و نامعدوم است. بنابراین، اینکه زمین را در شب و درون زمین را در روز تاریک می‌یابیم دلیل بر آن است که تأویل سخن خداوند که فرموده: (خدا نور آسمانها و زمین است) همانی است که حضرت رضا علیه السلام فرموده است و نه آنچه که (مشبهه) می‌گویند. خداوند عزوجل هدایت گر آسمانیان و زمینیان است و امور دین و مصالح آسمانیان و زمینیان را برایشان بیان می‌کند. و از آنجایی که به وسیله خدا و به هدایت او آسمانیان و زمینیان به صلاحشان و امور دینشان هدایت می‌گردند همان گونه که با نوری که خدا برایشان در آسمان ها و زمین قرار داده به مصلحت دینشان هدایت گردند، خداوند فرموده که: (او نور آسمانها و زمین است) به همین معناست و به گونه گستره معنایی و بصورت مجاز این نام را بر خویش روا شمرده است. زیرا خرده ها گواه بر آن است که روا نیست خداوند نور و روشنایی و یا از جنس نورها و روشنایی ها باشد، چون او آفریننده نورها و آفریننده همه جنس های اشیاء است و بر این معنا کلام دیگر خداوند که فرموده (مثل نور او) دلالت می کند و نظورش از آن صفت نور است و این نور غیر از اوست چون در این آیه روشنایی را که یاد کرد و توصیف نموده، به چراغ تشبیه کرده است و درست نیست که خودش را به چراغ تشبیه کند، چون شبیه و نظیری برای او وجود ندارد.

بنابراین درست این است که نور او که به چراغ تشبیه کرده همهن راهنمایی وی آسمانیان و زمینیان به مصلحت دینشان و بر توحید پروردگارشان و حکمت و عدل او باشد و روشنایی دلالت آن را توضیح داده و به اعتبار هدایت بندگان به دین و مصلحت هایشان آن را نور نامیده است و گفته: مثل آن چراغدانی است و آن همان مشکات است که در آن مصباحی باشد و مصباح چراغ است که در شیشه ای بلورین باشد که در زلالی همچون ستاره درخشان است و کوکب دری ستاره ای است که در رنگش به در شبیه است و این که در این شیشه پاکیزه قرار دارد از روغن زیتون مبارکی می سوزد. و منظور

از آن زیتون، شام است چون گفته شده که این زیتون برای ساکنان شام برکت داده شده است و مقصود از کلام خداوند عزوجل که فرموده: «لَا شَرْقِيَّةَ وَلَا غَرْبِيَّةَ» این است که این زیتون در سمت شرق نیست بنابراین تنها به هنگام غروب آفتاب نمی گیرد و در سمت غرب نیست بنابراین تنها به هنگام طلوع آفتاب بر آن نمی تابد، بلکه در قسمت های بالای درخت است که در طول روز آفتاب بر آن می تابد و نیکوترین زیتون با پرنورترین آن از نظر روغن خواهد بود. آن گاه شفافیت روغنش را مورد تأکید قرار داده و فرموده: «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ» به علت درخششی که دارد. خداوند توضیح داده که ابراز راهنمایی هایش که به وسیله آنها بندگان را در آسمان ها و زمین بر مصلحت ها و امور دینشان هدایت می کند در وضوح و روشنی مثل چراغی است که در شیشه ای شفاف گرد آمده است و این معنای کلام اوست که فرموده: «نُورٌ عَلَى نُورٍ». و مقصودش از کلام خداوند عزوجل که به این وسیله بشناسند و هدایت یابند و به آن بر توحید پروردگارشان استدلال کنند و دیگر امور دینشان را بدانند.

خداوند عزوجل به این آیه و به آنچه که از روشنی راهنمایی ها و نشانه هایش را که ذکر کرد و بدان بندگان را بر دینشان هدایت می کند، روشن ساخت که اگر یکی از بندگان به نادانی و تضییع دین ناشی از شبیه و اشتباهی که برایش آمده، گرفتار آمد، از طرف خداوند عزوجل نبوده است، زیرا خداوند عزوجل راهنمایی ها و آیه هایش را طبق آنچه که توصیف کرد بیان نموده است و آنان از طرف خودشان به خاطر بی توجهی کرده به دلالت های الهی و عدم استدلال به آن نشانه، در جهت خداوند عزوجل و صلاح دینشان، به آن گرفتار گشته اند. و خداوند به همه آنچه که به مصلحت بندگان است و چیزهای دیگر آگاه است (ابن بابویه، ۱۳۹۸: ۱۵۶).

صدوق در روایتی که از حبیب بن مظاهر اُسَیدی از امام حسین بن علی علیه السلام نقل کرده است، اهل بیت علیهم السلام را این گونه معرفی می کند: «كُنَّا أَشْبَاحَ نُورٍ نَدُورُ حَوْلَ عَرْشِ الرَّحْمَنِ فَنَعْلَمُ الْمَلَائِكَةَ التَّسْبِيحَ وَالتَّهْلِيلَ وَالتَّحْمِيدَ»؛ صدوق که به مضمون والای حدیث کهدر عین حال غیر قابل فهم برای همگان است واقف بوده، به خواننده کتابش یادآور می شود که این حدیث نیازمند تأویل است و او در آثار دیگرش، تأویل آن را آورده است (ابن بابویه، ۱۳۸۶: ۲۳/۱).

۳-۴. تأویل به معنای علت و جرایبی

به نظر می رسد از جمله معانی که صدوق از کلمه ی تأویل در نظر داشته است، بیان



علت، فلسفه و چرایی باشد. این معنا به معنای لغوی واژه‌ی تأویل هم نزدیک است. برای نمونه وی درباره‌ی فلسفه یا حکمت شرط‌های امام حسن علیه‌السلام در عهدنامه‌ی صلحش با معاویه از چنین عبارتی استفاده می‌کند: «فان قلت: «فَمَا تَأْوِيلُ عَهْدِ الْحَسَنِ ع وَشَرْطُهُ عَلَى مُعَاوِيَةَ بَانَ لَا يُقِيمُ عِنْدَهُ شَهَادَةً...» (ابن بابویه، ۱۳۸۶: ۲۱۴/۱)؛ و در پاسخ به این پرسش جواب را با عبارتی حاکی از بیان علت آغاز می‌کند: «قِيلَ إِنَّ لِإِقَامَةِ الشَّهَادَةِ شَرَايِطَ وَهِيَ خُدُودُهَا الَّتِي لَا تُعَدِّيها...» (همان، ۲۱۴/۱). شیخ صدوق در همین متن یک بار دیگر واژه‌ی تأویل را به معنای یاد شده به کار می‌گیرد.

صدوق در پاسخ به پرسشگر فرضی در این سوال - که به صورت معهود در نگارش‌های علمی و جلسات درسی، در قالب ان قلت ... قلت به طرح بحث می‌پردازد - معنای دیگری را از واژه‌ی تأویل بکار می‌برد. سخن شیخ صدوق در مقام پاسخ چنین است: «إِنَّ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلِمَ أَنَّ الْقَوْمَ جُوزُوا لِأَنفُسِهِمُ التَّأْوِيلَ وَسُوعُوا فِي تَأْوِيلِهِمْ إِرَاقَةً مَا أَرَادُوا إِرَاقَتَهُ مِنَ الدِّمَاءِ... فَأَرَادَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يُبَيِّنَ أَنْ تَأْوِيلَ مُعَاوِيَةَ عَلَى شِيعَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِتَعَقُّبِهِ عَلَيْهِمْ مَا يَتَعَقَّبُهُ زَائِلٌ مُضْمَجٌ فَاسِدٌ...» (ابن بابویه، ۱۳۸۶/۱: ۲۱۵).

تأویل در این عبارت، به معنای توجیه و علت تراشی است. با دقت در این عبارت روشن می‌شود که اگرچه به کارگیری واژه‌ی تأویل در این عبارت، ظهور یک معنای استعمالی جدید است؛ ولی به معنای پیشین که از صدوق نقل گردید، نزدیک است. زیرا تأویل به این معنا نیز نوعی دلیل آوردن و بیان چرایی و حکمت کار است، اگرچه ناروا و دروغین باشد (همان، ۲۱۵). صدوق این کاربرد از واژه‌ی تأویل را بار دیگر در کمال الدین، در عبارتی که از ابن قبه رازی در کتابش نقل کرده است، تکرار می‌کند. ابن قبه دشمنان امام علی علیه‌السلام را به فساد تأویل متهم می‌سازد. عبارت مورد نظر چنین است: «...أَنَّ أَعْدَائِهِ قَدْ نَقَلُوا مَا نَقَلَ أَوْلِيَاؤُهُ مِمَّا تَجِبُ بِهِ الْحُجَّةُ وَذَهَبُوا عَنْهُ بِفَسَادِ التَّأْوِيلِ» (ابن بابویه، ۱۴۰۵: ۵۹).

۴-۴. تأویل به مثابه معنای لغوی

با نگاهی دیگر به دسته‌بندی و نگاه شیخ صدوق به کاربرد و معنای تأویل در آثارش؛ به این نتیجه نیز می‌رسیم که وی در تبیین مواضع اختلافات شیعه و اهل سنت درباره‌ی مسأله‌ی امامت، معتقد است که روایاتی مورد بحث است یا در نقلش با هم اختلاف داریم و یا اینکه در اصل نقل اختلافی نیست در تأویل آن اختلاف داریم. به نظر می‌رسد، منظور شیخ صدوق از واژه‌ی تأویل در این جایگاه نیز به معنای لغوی و یا معادل معنا و تفسیر و

یا مراد گوینده باشد (ابن بابویه، ۱۳۶۱: ۶۷).

صدوق در یکی از نوشته‌های خود که به بیان معنای «ذریه» پرداخته است با اینکه از واژه‌ی تأویل استفاده کرده اما آن را در بیان معنای لغوی بکار برده است. او گفته است: «وتأویل الذریات إذا كانت بالألف، الأعقاب والنسل»^۱. وی در ادامه سخن، در بیان دلایل صحت نظر خود به قول ابو عبید لغوی استناد کرده و سخن او را نقل کرده است و تفاوت معنایی که توسط صدوق برداشت شده است با آنچه در تفسیر آیات قرآنی با این مضمون آمده است کاملاً جداگانه بیان شده است (رک. ابن بابویه، ۱۴۰۳: ۹۴). شیخ صدوق در بحث لزوم عصمت امام، دلایلی را ذکر می‌کند که یکی از آنها مرتبط با موضوع تأویل قرآن است. او معتقد است که قرآن و سنت متونی هستند که به اتفاق نظر همه‌ی فرقه‌های اسلامی در بیشتر جملات آن احتمال تأویل و برداشت وجود متعدد وجود دارد. او وجود مخبر صادق معصومی را که مراد خدا و رسول را بدون خطا و دروغ بیان کند واجب می‌داند. در ادامه صدوق رها کردن مردم و عدم نصب امام معصوم را موجب رواج و عمل پیروان فرق به تأویلات خود دانسته و نتیجه‌ی آن را اباحیگری و عمل به متناقضات و اعتماد به حق و غیرحق دانسته است. صدوق در این متن طولانی در معانی الاخبار بارها از تأویل قرآن و روایات سخن گفته است (ابن بابویه، ۱۳۶۱: ۱۳۳).

صدوق در نوشته‌های خود تأویل را برای بیان معنای حدیث یا معنای لغت بکار می‌برد. وی در معنای عبارت اشتمال الصماء در نهی نبوی، به بیان قول أصمعی و نظر فقیهان و نظر امام صادق صلوات الله علیه پرداخته و در پایان می‌گوید: وَهَذَا هُوَ التَّأْوِيلُ الصَّحِيحُ دُونَ مَا خَالَفَهُ (همان: ۲۸).

صدوق در سطور پایانی نقل کلام ابن قبه رازی، به معنایی دیگر از تأویل اشاره می‌کند. کاربرد واژه‌ی تأویل در این معنا، بیشتر از دیگر کاربردها، مورد نظر دانشیان تفسیر و علوم قرآنی است. صدوق نقل می‌کند که معتزله به امامیه معترض شده اند که در استدلال، از سخنی بهره گرفته‌اند که قابلیت تأویل دارد: «وَأَمَّا قَوْلُ الْمُعْتَزِلَةِ إِنَّهُ اِحتَجَّ بِمَا يَحْتَمِلُ التَّأْوِيلُ فَيُقَالُ فَمَا اِحتَجَّ عِنْدَنَا...». رازی در پاسخ، سوال را به خود معتزله متوجه می‌سازد و پس از پرسش‌های پی در پی می‌گوید: «وَلَمْ لَمْ يُبَيِّنْ مَعَانِيَ الْقُرْآنِ حَتَّى لَا يَشْكَّ فِيهِ شَاكٌ وَلَمْ تَرْكُهُ مُحْتَمَلًا لِلتَّأْوِيلِ؟»؛ چرا خداوند معانی جملات قرآن را به خوبی تبیین نکرد و آن را به گونه‌ای قرار داد که احتمال تأویل در آن می‌رود؟ (ابن بابویه، ۱۴۰۵: ۶۳). شیخ صدوق این معنا را

(۱) «ذریات» هر گاه با «الف» باشد به نسب و دودمان تأویل شده



آیات: «...لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (قصص/۴۶) و «وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ» (سبا/۴۴) برای وجود فترت میان حضرت عیسی و پیامبر اسلام را برداشتی نادرست و تأویلی غلط خوانده است. وی در این باره گفته است: «فَجَعَلُوا هَذَا دَلِيلًا عَلَى أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَبِيٌّ وَلَا رَسُولٌ وَلَا حُجَّةٌ وَهَذَا تَأْوِيلٌ بَيْنَ الْخَطَايَا لَأَنَّ النُّذُرَ إِنَّمَا هُمُ الرُّسُلُ خَاصَّةً دُونَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ...» (همان: ۶۶۶ - ۶۶۷).

نتیجه

با بررسی گزارش‌ها و آثار موجود از شیخ صدوق چنین تبیین شد که تفسیر و تأویل از نظری دو مقوله جدا از یکدیگر هستند. با توجه به اینکه کتاب تفسیری مستقلاً از شیخ صدوق به ما نرسیده است اما درباره تأویل نظر شیخ صدوق به این صورت است که تأویل ظاهر آیات و روایات در صورت تعارض با دلایل عقلی و نقلی است و در عمل موارد بسیاری از آن‌ها را تأویل کرده است. به بیان دیگر تأویل آیات نزد او یا معنا و بیان واژه و واژگان است و یا بیان مراد و تفسیر آیه است. صدوق در آثارش اشاره دارد که مبنای ابن قبه را قبول دارد و سپس رعایت آن در تأویلات را بر خود لازم دانسته است. مطلب دیگری که از انجام پژوهش حاصل شد اینکه صدوق به شرایط تأویل صحیح آگاه بوده است و آن چنین است که تأویل باید مورد تأیید عقل و نقل باشد. نمونه‌های تأویل خردگرایانه از منظر شیخ صدوق به صورت چهار نوع کلی از طریق نقل، عقل، به معنای علت و چرایی و به مثابه معنای لغوی دریافت و تبیین شد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



فهرست منابع

- ۱- آقا بزرگ طهرانی، محمد محسن (۱۳۹۸ش)، الذریعة الى تصانیف الشیعه، بیروت: دارالاضواء
- ۲- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۱۴ق)، اعتقادات فی دین الامامیه، بیروت: دارالمفید
- ۳- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۱۷ق)، الامالی، قم: مؤسسه بعث
- ۴- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۹۸ش)، التوحید، قم: مؤسسه نشر اسلامی
- ۵- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۰۳ق)، الخصال، قم: مؤسسه نشر اسلامی
- ۶- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۰۵ق)، کمال الدین و تمام نعمته، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی
- ۷- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۸۶ش)، علل الشرایع، نجف: مکتبه الحیدریه
- ۸- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۰۴ق)، عیون اخبار الرضا علیه السلام، تحقیق: حسین اعلمی، بیروت، مؤسسه اعلمی
- ۹- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۰۴ق)، من لای یحضره الفقیه، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه نشر اسلامی
- ۱۰- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۶۱ش)، معانی الاخبار، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی
- ۱۱- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۱۵ق)، المقتنع، قم: مؤسسه امام هادی علیه السلام
- ۱۲- ابن بابویه، علی بن محمد (۱۴۱۸ق)، الهدایه فی الاصول و الفروع، مؤسسه امام هادی علیه السلام
- ۱۳- برنجکار، رضا و موسوی، سید محسن (۱۳۸۹ش)، عقل گرای شیخ صدوق و متکلم بودن او، علوم حدیث، شماره ۱۵.
- ۱۴- ابن شهر آشوب (بی تا)، معالم العلماء فی فهرست کتب الشیعه و أسماء المصنفین قدیما و حدیثا، بی جا: منشورات المطبعة الحیدریه
- ۱۵- جواد آملی، عبدالله (۱۳۹۵ش)، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، قم: اسرا
- ۱۶- رضوی، سعید (۱۳۷۵ش)، نگاهی به تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه اسلام، پژوهش های قرآنی؛ شماره ۵ و ۶
- ۱۷- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۷ق)، الفهرست، تحقیق: جواد قیومی، قم، مؤسسه نشر اسلامی
- ۱۸- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۵ق) رجال الطوسی، تحقیق: جواد قیومی، قم، مؤسسه نشر اسلامی
- ۱۹- علامه حلی، حسن بن یوسف مطهر (۱۴۱۱ق)، رجال العلامة الحلی، نجف: دارالذخائر
- ۲۰- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربیه
- ۲۱- معرفت، محمد هادی (۱۴۱۸ق)، تفسیر و مفسرون، مشهد، دانشگاه علوم رضوی
- ۲۲- نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی (۱۴۱۶ق)، رجال النجاشی (فهرست اسماء مصنفی الشیعه، قم: مؤسسه نشر اسلامی

Bibliography

1. Aqa Bozorg Tehrani, Mohammad Mohsen (1398 Sh), *Al-Dhari'a ila Tasaneef al-Shia*, Beirut: Dar al-Adwa.
2. Ibn Babawayh, Mohammad ibn Ali (1414 AH), *I'tiqadat fi Din al-Imamiyyah*, Beirut: Dar al-Mufid.
3. Ibn Babawayh, Mohammad ibn Ali (1417 AH), *Al-Amali*, Qom: Mu'assasat Ba'that.
4. Ibn Babawayh, Mohammad ibn Ali (1398 Sh), *Al-Tawhid*, Qom: Mu'assasat Nashr Islami.
5. Ibn Babawayh, Mohammad ibn Ali (1403 AH), *Al-Khisal*, Qom: Mu'assasat Nashr Islami.
6. Ibn Babawayh, Mohammad ibn Ali (1405 AH), *Kamal al-Din wa Tamam Ni'matuh*, edited by Ali Akbar Ghafari, Qom: Daftar Intisharat Islami.
7. Ibn Babawayh, Mohammad ibn Ali (1386 Sh), *'Ilal al-Shara'i'*, Najaf: Maktabat al-Haydariyyah.
8. Ibn Babawayh, Mohammad ibn Ali (1404 AH), *'Uyun Akhbar al-Ridha (AS)*, edited by Hussein A'lami, Beirut: Mu'assasat A'lami.
9. Ibn Babawayh, Mohammad ibn Ali (1404 AH), *Man La Yahduruhu al-Faqih*, edited by Ali Akbar Ghafari, Qom: Mu'assasat Nashr Islami.
10. Ibn Babawayh, Mohammad ibn Ali (1361 Sh), *Ma'ani al-Akhbar*, edited by Ali Akbar Ghafari, Qom: Daftar Intisharat Islami.
11. Ibn Babawayh, Mohammad ibn Ali (1415 AH), *Al-Muqni'*, Qom: Mu'assasat Imam Hadi (AS).
12. Ibn Babawayh, Ali ibn Mohammad (1418 AH), *Al-Hidayah fi al-Usul wa al-Furu'*, Mu'assasat Imam Hadi (AS).
13. Berenjkari, Reza and Mousavi, Seyed Mohsen (1389 Sh), *Aql-Gara'i Sheikh Saduq wa Mutakallim Budan-e Ou*, Ulum Hadith, No. 15.
14. Ibn Shahr Ashub (n.d.), *Ma'alim al-Ulama fi Fihrist Kutub al-Shia wa Asma' al-Musannifin Qadiman wa Hadithan*, n.p.: Manshurat al-Matba'a al-Haydariyyah.
15. Javadi Amoli, Abdullah (1395 Sh), *Manzilat Aql dar Hendeseh Ma'rifat Dini*, Qom: Asra.
16. Razavi, Saeed (1375 Sh), *Negahi be Tafsir Mansub be Imam Hasan Askari (AS)*, *Pajuhesh-haye Qur'ani*, No. 5 and 6.
17. Tusi, Mohammad ibn Hasan (1417 AH), *Al-Fihrist*, edited by Jawad Qayumi, Qom: Mu'assasat Nashr Islami.
18. Tusi, Mohammad ibn Hasan (1415 AH), *Rijal al-Tusi*, edited by Jawad Qayumi, Qom: Mu'assasat Nashr Islami.
19. Allamah Hilli, Hasan ibn Yusuf Mutahhar (1411 AH), *Rijal al-Allamah al-Hilli*, Najaf: Dar al-Dhakha'ir.
20. Majlisi, Mohammad Baqir (1403 AH), *Bihar al-Anwar*, Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
21. Ma'rifat, Mohammad Hadi (1418 AH), *Tafsir wa Mufasssirun*, Mashhad: University of Razavi Sciences.
22. Najashi, Abu al-Abbas Ahmad ibn Ali (1416 AH), *Rijal al-Najashi (Fihrist Asma' Musannifi al-Shia)*, Qom: Mu'assasat Nashr Islami.

